

چگونه می توانیم از پی عیسی به راه بیفتیم؟ یوحنا ۱، ۳۵-۵۱

فردای آن روز، دیگر بار یحیی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود 36. او بر عیسی که راه می رفت، چشم دوخت و گفت: «این است بره خدا 37!» چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند 38. عیسی روی گرداند و دید که از پی او می آیند. ایشان را گفت: «چه می خواهید؟» گفتند: «استاد کجا منزل داری؟» 39 «پاسخ داد: «بیاید و ببینید.» پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردند. آن وقت، ساعت دهم از روز بود. 40 یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیی از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شمعون پطرس بود 41. او نخست، برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را یافته ایم 42.» او را نزد عیسی برد. عیسی بر او نگریست و گفت: «تو شمعون پسر یوحنایی. اما کيفاً خوانده خواهی شد. 43 روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا 44.» فیلیپس اهل بیت صیدا، شهر آندریاس و پطرس بود 45. او نتنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره اش نوشته اند، یافته ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است 46.» نتنائیل به او گفت: «مگر می شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین 47.» چون عیسی دید نتنائیل به سویش می آید، درباره اش گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست 48.» نتنائیل به او گفت: «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم 49.» نتنائیل پاسخ داد: «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی 50.» عیسی در جواب گفت: «آیا به خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می آوری؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید 51.» سپس گفت: «آمین، آمین به شما می گویم که آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید.»



معمولاً وقتی فرد زندگی خود را کاملاً تغییر می دهد، اتفاق مهمی در زندگی رخ داده است. گاهی بحران است، گاهی معجزه بزرگ. همچنین افرادی هستند که مدت ها و سخت به دنبال معنای زندگی می گردند و در نهایت به چیزی برخورد می کنند که آن قدر تأثیرگذار است که باعث می شود زندگی خود را کاملاً تغییر دهند و به مسیری متفاوت بروند. با این حال، وقتی مردم مسیحی می شوند، چه چیزی باید اتفاق بیفتد؟ من می دانم که افرادی وجود دارند که به دلایلی که ذکر کردم مسیحی می شوند. برخی سخنرانی معروفی شنیده اند یا رویا بی دیده اند و سپس تصمیم گرفته اند مسیحی شوند. اما برعکس آن نیز وجود دارد. افرادی هستند که کلیسا را ترک می کنند زیرا دیگر کاری با کلیسا ندارند. یا کسانی هستند که با جود اینکه هنوز به خدا ایمان دارند، نمی توانند تصور کنند که کلیسا با این ایمان ربطی دارد. پس وقتی کسی به ایمان می رسد و به همین ایمان وفادار می ماند چه چیزی باید اتفاق بیفتد؟ و چه چیزی باعث می شود که مردم نه تنها مسیحی شوند، بلکه بخشی از گروه بزرگ شاگردان عیسی شوند؟ در متن خطبه امروز می آموزیم که چگونه انسانها در گذاشته شاگرد واقعی عیسی بودند. همه چیز با یک واعظ نامحسوس در بیابان شروع شد که به مردم صدا زد: "اینک بره خدا!" اگرچه اصطلاح "بره خدا" قبلاً از عهد عتیق شناخته بود، دشوار است تصور کنیم که شاگردان تنها به دلیل همین واژه تمام زندگی خود را تغییر دادند و تنها به دلیل این گفته یوحنا شاگرد عیسی شدند. بله، ما به سرعت متوجه می شویم که این شاگردان با بینش ها یا تجربیات جدید بزرگ سر و کار نداشتند، بلکه با چیزی بسیار کاربردی سر و کار داشتند: اولین سوالی که از عیسی پرسیدند این بود: "کجا زندگی می کنی؟". گزارش از اولین شاگردان عیسی به این حد ملموس است. هیچ هیاهویی از بهشت، هیچ هدیه یا مدالی توزیع نشد که شاگردان را متقاعد کنند تا برای همیشه هوادار عیسی باشند. عیسی هیچ مشکل فوری را هم پاک نکرد. آنچه شاگردان را برانگیخت تا از عیسی پیروی کنند، صرفاً این میل بود که نزد عیسی باشند. برای برخی از ما، این کافی نخواهد بود. ما دوست داریم از عیسی پیروی کنیم اما کارهای بیشتری از او انتظار داریم. او باید کارهای بیشتری برای فقر انجام دهد، بیماران را شفا دهد یا مشکلات بزرگ را حل کند. ما می خواهیم از عیسی پیروی کنیم تا به همه سؤالات آزردهنده پاسخ دهد تا از همه ی مشکلات دنیا با خبر شویم. عیسی همه این کارها را انجام می داد... اما ما به این دلیل از او پیروی نمی کنیم! دلیل اینکه شاگردان اولیه از عیسی پیروی می کردند، انتخاب آنها نبود. خدا همه چیز را چیده بود. به این دلیل صدا ی یوحنا برایشان کفی بود: "اینک این است بره خداست که گناهان جهان را می برد." شاگردان مطمئناً فوراً معنی آن جمله را درک نکردند. کتاب مقدس هیچ رویا ی بزرگی را نمی شناسد که اساس تغییر کردن شاگردان عیسی باشد. بر عکس کتاب مقدس از شاگرد شدن انسان های ساده به روشنی گزارش می دهد. حتی گزارش می دهد که برخی تردیدهای زیادی داشتند. به عنوان مثال، ناتانائیل این سوال را پرسید: "مگر می شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟" متوجه می شویم که شاگردان با پرسشگران کنونی تفاوت چندانی ندارند: امروز برخی می گویند: "چرا باید برای این کلیسا پول بپردازم، که فقط چارچوبی برای جشن های خانوادگی دارد یا گهگاه سعی می کند از مردم در بحران ها حمایت کند...» زندگی بدون کلیسا نیز می تواند به خوبی بگذرد. کلیسا فایده ای دارد؟ بله، برخی از مردم کلیسا را ترک می کنند زیرا این کلیسا به اندازه کافی مؤثر نیست. اما در مورد شاگردان عیسی فرق داشت. با وجود این که شک و تردید داشتند، می بینیم که آنها مایل بودند همه چیز را تغییر

دهند و از عیسی پیروی کنند. آنها آن را می خواستند. حتی اگر هیچ دلیل قانع کننده ای برای آن کار وجود نداشت. چه چیزی باعث شد این کار را انجام دهند؟ فقط این: آنها مستقیماً و شخصاً با عیسی در ارتباط بودند! زندگی با خود عیسی از هر چیز دیگری مهمتر بود! از این رو شاگردان اول نپرسیدند که در کجا و در چه ساعتی سخنرانی می کنید؟ یا حتی "مراسم خدمت شما کی شروع می شود؟" هنگامی که شاگردان اولیه پرسیدند عیسی کجا زندگی می کند، نشان دادند که آنها می خواستند زندگی خود را با او به اشتراک بگذارند. می خواستند با او زندگی کنند! آنها می خواستند زندگی خود را با او و در کنار او تجربه کنند. زندگی عیسی نیز باید بخشی از زندگی آنها می شد. در مسیحیت اولیه، این تجربه مشترک که شاگردان با عیسی داشتند بسیار ارزشمند بود. بنابراین، فقط کسانی که عیسی را شخصاً تجربه کرده بودند می توانستند رسول باشند. امروز کلیسا بدن عیسی است. بنابراین اگر می خواهید آنجا باشید، لازم نیست کاری انجام دهید جز این که نزد عیسی باشید. کنار عیسی بودن با برگزاری مراسم کلیسا، دعا کردن، برگزاری مطالعه کتاب مقدس، صحبت کردن در مورد مشکلات شخصی خود و سایر مشکلات کافی است. با کنار عیسی بودن می توانید بر سوالات یا شک و تردیدهایی زیادی پیروز شوید. متأسفانه برعکس آن نیز صادق است. هر چه کمتر در کلیسا باشید، کلام خدا را کمتر می شنوید. هر چه زمان کمتری با هم داشته باشید و برای همدیگر وقت نداشته باشید، کمتر معنی ایمان را پیدا می کنید. با این حال، جامعه مسیحی چیزی بیش از یک گردهمایی اجتماعی است. معنای زندگی با عیسی را از عهد عتیق می آموزیم. نوشته شده است که خدا مَسْکَن خودش را در میان مردم قرار خواهد داد. جدایی بین ما و خدا باید از طریق ارتباط مستقیم با عیسی برطرف شود. دانستن چیزهای زیادی در مورد عیسی کافی نیست. وفادار بودن در انجام فرمان ها نیز کافی نیست. همچنین داشتن یک محیط خوب برای جشن های خانوادگی مهم نیست. به دنیا آمدن عیسی به این معنی است که خدا نزد ما می آید و زندگی جدیدی را با ما آغاز می کند. زندگی با عیسی به این معناست که ما اجازه داریم در حد فاصل آسمان و زمین باشیم. در این مکان با تمام گناهان، فقر و دل شکسته به سوی خدا می آییم. عیسی بلافاصله همه مشکلات را از بین نمی برد. ناتانائل مطمئناً بعد از تماس اول با عیسی نیز سؤالاتی داشت. و پطرس در طول زندگی اش فردی غیر خلاق و از نظر عاطفی بی ثبات باقی ماند که اغلب از محدودیت های خودش بی خبر بود. اما درست همانطور که بود خدا پنجره ی بهشت را به رویش باز کرد. آنها عیسی را دیدند. آنها بره خدا را دیدند و بنابراین خدا را نیز در میان خود دیدند. خدا از طریق عیسی ما را در آغوش بزرگ خود می گیرد، ما را می بخشد و نگاهی اجمالی به آینده به ما می دهد. این خدا هیچ جای دیگری پیدا نمیشود جز آن مکان که یوحنا اعلام کرد: "این بره خداست!" پس خدا در هیچ شخصی نیست، بلکه فقط در این عیسی وجود دارد. و عیسی با ندا دیگری به سوال یک شاگرد پاسخ داد: "بیا و ببین! عیسی نگفت: "اگر می خواهید پیروان من باشید، ابتدا باید این کار یا آن کار را انجام دهید." اما به سادگی گفت: "بیا و ببین!" بیا و ببین عیسی کجاست! بیا بیا و ببینید کجا می توانید با عیسی ارتباط برقرار کنید. حتی امروز هم عیسی را در هیچ کجا نمی توان یافت، حتی در هیچ برنامه ای. عیسی را فقط در جایی می توان یافت که خودش آن را تایید کرده است. و عیسی وقتی نان و جام را گرفت به این اشاره کرد که: "این بدن من است و این خون من است." هنگامی که ما از نزدیک با عیسی در ارتباط هستیم، او فقط در حال حاضر با ما نیست. نه، پس در زندگی ما ساکن است. عیسی سپس در طول زندگی ما، در خانواده ما، در محل کار، در لحظات تنهایی و به ویژه در مکان هایی که ما در آنها نیازمندیم و امید خود را از دست داده ایم، زندگی می کند. عیسی ارتباط نزدیکی با ما دارد و می خواهد با ما باشد. عیسی فقط نمی خواهد در یک اتاق مهمان با ما زندگی کند، او می خواهد در همه جا حضور داشته باشد، در میانه زندگی ما.

شاگردان آن زمان هم همین کار را می کردند. آنها از طریق عیسی جوجه سوخاری از بهشت و پول دریافت نکردند. اما به وضوح می توانید ببینید چه بر آنها گذشته است. از این واقعیت می توان فهمید که آنها کاملاً می خواستند بلافاصله به همه بگویند که عیسی را پیدا کردند!

شمعون پطرس سخنان برادرش را شنید و آمد. در رویارویی عیسی و پطرس مشخص می شود که با ملاقات عیسی چه اتفاقی برای ما می افتد. عیسی گفت: "تو شمعون پسر یوحنا هستی، تو پطرس که به معنی صخره است نامیده می شوی." شمعون یک ماهیگیر فقیر باقی می ماند. حتی به عنوان یک مسیحی ایمان کم و سرسختی او همیشه آشکار بود. اما این مهم نبود. نکته اصلی این است که او در مسیح زندگی می کرد. و با زندگی در مسیح، سنگ بنایی برای خود و سایر مسیحیان جهان شد. این در مورد همه ما نیز صدق می کند. ما با زندگی فلاکت بار خود به سوی عیسی می آییم. خیلی چیزها شکسته است و ما هیچ امیدی به آینده نداریم. ما همچنین سؤالات زیادی درباره خود، کلیسا و ایمان داریم. این کاملاً طبیعی است. و عیسی درست وارد این موقعیت می شود و می گوید: "بیا و ببین!" آمین